

شراب 500 دلاری، یک بسته پفک نمکی و نیروی نامریی پشت آنها



سورزها و مستبدان در دوام و قوام دو نظام استبداد سیاسی و ستم اقتصادی، یار و یاور یکدیگر بوده و به مقصد هم کمک می کنند.
بقیه در صفحه 6

ایران: شاخص های ده گانه واپس ماندگی در تولید و اشتغال

بقیه در صفحه 3

در محکومیت موج جدید اعمال فشار و سرکوب فعالان کارگری

کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری ایران.
بقیه در صفحه 2

اسامی تعدادی از زندانیانی که امروز اعدام شدند

بنابه گزارشات رسیده از بند 1 و بند 2 زندان گوهردشت کرج اسامی 7 زندانی از 10 زندانی که امروز در زندان اوین به دار آویخته شدند، اعلام می گردد.
بقیه در صفحه 8

اعلامیه سازمان

در محکومیت اعدام فاطمه حقیقت پژوه!

فریاد های گوش خراش الله اکبر جلادان
خش خش قرقره های زنگ زده
ماشین اعدام
و
اندام نحیف فاطمه
آونگی
در سحرگاه سرد و خاموش آذر ماه تهران



بقیه در صفحه 2

در سوگ رفیق علی مجیدی

بقیه در صفحه 2

مذاکره ارتجاع اسلامی و جهانی ؛ علیه درخواستهای دمکراتیک مردم!

بقیه در صفحه 5

رسول آرام

در محکومیت اعدام فاطمه حقیقت پژوه!

فریاد های گوش خراش الله اکبر جلادان
خشخ خش قرقره های زنگ زده
ماشین اعدام

و
اندام نحیف فاطمه
آونگی

در سحرگاه سرد و خاموش آذر ماه تهران

ماشین جهنمی جمهوری اسلامی دوباره دست بکار شد. ماشینی که انرژی حرکت دهنده اش خون و مغز انسان هاست. سحرگاه چهارشنبه دهم آذرماه ۱۳۸۷، ده نفر به جرم های مختلف اعدام شدند. وقتی درصد بیکاری بیش از هر زمان دیگری است. وقتی کارخانه ها و موسسات، یکی پس از دیگری تعطیل می شوند. وقتی حقوق کارگران شاغل ماه هاست که به تعویق افتاده. وقتی کارگران در گوشه و کنار ایران در اعتراض به شرایط معیشتی خود دست به حرکت های اعتراضی می زنند و بیش از پیش متشکل می شوند. هنگامی که جوانان و به ویژه دختران جوان جان به لب رسیده از سرکوب ها و تزییفات رژیم دست به مبارزه می زنند و با مامورین امر به معروف و نهی از منکر درگیر می شوند. در شرایطی که قیمت نفت سقوط می کند و دولت وابسته به این درآمد، بزرگترین پشتوانه مالی اش را از دست رفته می بیند. در شرایطی که هیولای تورم برخانه و کاشانه زحمتکشان سایه انداخته است. در چنین شرایطی جمهوری اسلامی ماشین آدم کشی اش را دوباره استارت می زند. یک هفته پس از تمرین های مزدوران مسلح بسیج و سپاه و نیروی انتظامی برای سرکوب شورش های احتمالی شهری، رژیم برای نشان دادن میزان جدی بودن وحشت و ترور، دست به جنایت سبعانه تازه ای می زند.

موج جدید اعدام ها در واقع هشدار باش رژیم به توده های تحت ستم است. که جاقوی سلاخی بدون جهت تیز نشده، مردم ماست ها را کیسه کنند، بسوزند و بسازند و خیال شورش و اعتصاب و تظاهرات را از سر بیرون کنند. اعدام یک زن - فاطمه حقیقت پژوه - پیمای به زنان شورشی است که روسری شان را جلو بکشند و خفگان بگیرند.

فاطمه یکی از این اعدام شدگان نگون بخت، زنی بود که در سال ۱۳۸۰ شوهر صیغه ای اش را که قصد تجاوز به دختر ۱۴ ساله اش را داشت از پای درآورده بود. او در سال ۱۳۸۱ دستگیر شد و از طرف دادگاه به اعدام محکوم شد. در شش سال گذشته کمپین های مختلفی در دفاع از فاطمه در سراسر جهان به راه افتاد. ولی سرانجام سحرگاه چهارشنبه دهم آذر ماه فاطمه به دار آویخته شد. نمی دانیم در آن آخرین لحظات قبل از آنکه چشم بند را بر چشماتش ببندند در مخیله فاطمه چه می گذشته است. اما می توانیم تصور کنیم که از خود می پرسیده پس آنهمه دعا و نذر و نیاز و دست به دامان انمه اظهار شدن چه شد؟ پس کجاست آن سواری که از افق می آمد و مظلومین را نجات می داد؟ فاطمه شاید در آن آخرین لحظات زندگی بی دین ترین آدم روی کره زمین بوده باشد. شاید در آن آخرین لحظات، فاطمه دو دخترش را به مردمی سپرده که هرگز فرصت دیدارشان را نداشته، مردمی که علیه ظلم و ستم بپا خواهند خواست.

تورم روزافزون و کاهش بهای نفت، روزهای تیره و تاری را برای مردم ایران ارزانی خواهد داشت. رژیم با پیش بینی چنین وضعی دست پیش را گرفته که پس نیفتد. برای عقب راندن جمهوری اسلامی جز مبارزه فعال و بدون وقفه راه چاره دیگری نیست. با افشای جنایات رژیم در سطح داخلی و خارجی، با افشای لابی های رژیم در اروپا و آمریکا دست رژیم را از ادامه جنایاتش کوتاه کنیم. هم اکنون عده ای از زندانیان سیاسی زیر خطر اعدام بسر می برند. خیر های نگران کننده ای از وضعیت فرزاد کمانگر معلم فعال کرد که در زندان بسر می برد شنیده می شود. ما موظفیم با ایجاد کمپین های مختلف اعتراضی هر کجا که هستیم برای متوقف کردن اعدام ها و آزادی زندانیان بکوشیم.

پیروز باد مبارزه متشکل توده ها

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۹ آذر ۱۳۸۷ - ۲۹ نوامبر ۲۰۰۸

در سوگ رفیق علی مجیدی

جمعه اول آذرماه 1387، رفیق علی مجیدی از فعالین قدیمی چپ و از مسنولین اولیه سازمان کارگران انقلابی ایران(راه کارگر) در منطقه کنگاور، در حالیکه بیش از 54 سال از عمر پر مبارزه اش نگذشته بود، زندگی را وداع گفت.

رفیق علی در دهه 60، سال ها در زندان های رژیم اسلامی زندانی بود؛ پایداری، رازداری و استقامتش در زندان دیزل آباد کرمانشاه او را به محبوب و رازدار بسیاری از زندانیان سیاسی و تکیه گاهی مطمئن در مقابل شکنجه گران و جلادان رژیم اسلامی تبدیل کرده بود.

دانش و آگاهی عمیق و گسترده او در رابطه با ادبیات مارکسیستی و جنبش های اجتماعی و روحیه شاداب و بذله گو و با محبت اش، او را در میان جوانان و مردم شهر به چهره ای ماندگار و قابل اعتماد تبدیل کرده بود و سال ها مبارزه اش علیه استبداد شاهنشاهی و مبارزه پیگیرانه اش علیه حکومت اسلامی چه در زندان و چه در سال های پس از آن، آزمونی بود که علی از آن سر بلند بیرون آمد. همین آزمون و توانایی در مواجهه با شرایط دشوار بود که علی را به معلمی توانا در جلب و جذب جوانان و مردم به آرمان آزادی و برابری می کرد. او تلاش داشت نمونه ای باشد برای جوانان در عشق ورزی به انسان و آرمان رهائی اش. اخراج از کار، محرومیت از بسیاری از امکانات اجتماعی، زندان و شکنجه نتوانست اراده او را در پیوند با مردم زحمتکش دچار تزلزل کند و یارانش همراه او از به عنوان معلمی توانا، رازدار، سنگ صبور دردها و رنج ها و سازمانده شادمانی های بزرگ یاد خواهند کرد.

از دست دادن علی مجیدی، ضایعه ای جبران ناپذیر برای کوشندگان و رهروان راه آزادی و برابری است. سازمان ما در اندوه از دست دادن این هم‌رزم قدیمی خود، مرگ نابهنگامش را به جنبش چپ، زندانیان سیاسی سابق، خانواده و دوستان و مردم کنگاور تسلیت می گوید و خود را در غم ایشان شریک می داند. یاد رفیق علی مجیدی در پیکارهای بزرگ برای آزادی، برابری و سوسیالیسم با ما خواهد بود.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران(راه کارگر)

پیام کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری ایران

در محکومیت موج جدید اعمال فشارو

سرکوب فعالان کارگری

با درود!

دوستان، رفقا و هم‌زمان کارگر!

مدتی است که جمهوری اسلامی ایران موج جدیدی از سرکوب و اعمال فشار بر روی فعالان کارگری را برنامه ریزی و اجرا کرده است. این سرکوب و

فشار به علت رشد کمی و کیفی جنبش کارگران ایران می باشد.

در یکی دو هفته ی اخیر ما شاهد محکومیت فعال کارگری، افشای شمس از کمیته هماهنگی برای کمک... به یکسال حبس و احضار محمد جراحی، از فعالان کمیته پیگیری... و آقایان طه آزادی و طیب مولایی به بی دادگاه های عمومی و انقلاب، به جرم کوشش در جهت آگاهی سازی و ترغیب کارگران به ایجاد تشکل های آزاد و مستقل کارگری بوده ایم. و با رشد هر چه بیشتر مبارزات کارگری و تحرک بسوی انسجام و تشکیلات ر این جنبش، شاهد استمرار و تشدید چنین اقدامات سرکوبگرانه ای خواهیم بود. هم‌زنجیران و همراهان مبارز!

ما، اعضای کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری ایران، از تمامی فعالان کارگری در داخل و خارج از کشور تقاضا می کنیم تا به اقدامات متحد و یکپارچه روی آورده تا بتوانیم متحدانه از پیشروی حکومت سرمایه و نیروهای پلیسی و امنیتی آن در شدت بخشیدن به اقدامات سرکوبگرانه شان جلوگیری کرده و ایشان را وادار به عقب نشینی سازیم. کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری ایران.

28 آبان ماه 1387

ایران: شاخص های ده گانه واپس ماندگی در تولید و اشتغال

*شروع کسب و کار 8 مرحله دارد و حداقل یک و نیم طول می کشد؛ هزینه شروع کار معادل 4.6 درصد درآمد سرانه کشور است، ساخت یک انبار صنعتی مستلزم طی 19 مرحله، مصرف زمانی در حدود 670 روز کاری است، ثبت اموال دارای 9 مرحله، 36 روز کار و پرداخت هزینه‌ای معادل 10.6 درصد ارزش اموال است. پرداخت مالیات 22 مرحله دارد و 292 ساعت کاری زمان می برد. یک دعوی تجاری 39 مرحله دارد و....

روشنگری: شاخص های اشتغال، به عبارت دیگر مجموعه زمان، فرایند، ارتباطات ضروری، سرمایه گذاری و غیره که برای تاسیس و آغاز به کار یک شرکت یا موسسه اقتصادی لازم است، در مجموع چهره نظام اقتصادی مسلط بر یک جامعه و قابلیت ها و ظرفیت های انکشاف درونی آن را نشان می دهد. شاخص های اشتغال منتشره از سوی بانک جهانی در مورد ایران، چهره نزار، درهم ریخته، عمیقاً فاسد و بکلی عقیم سرمایه داری ایران را به وضوح برملا می کند. در واقع نظام مسلط اقتصادی حاکم بر کشور ما سرمایه داری واپس مانده ای است که علیرغم بهره کشی وحشیانه از نیروی کار، حتی از همان استانداردهای حداقل لازم در ایجاد فضای تولید هم برخوردار نیست. جزئیات آماری مربوط به حوزه های مختلف فضای تولید و اشتغال با موانع متعدد و پیچیده نشان می دهد که بدون یک تحول اساسی پایدار در نظام سیاسی و اداری کشور حتی یک اقتصاد سرمایه داری متعارف در ایران نمی توان داشت. نکته اساسی اما این است که اگر ظرفیت چنین تحولی پدیدار شود، با توجه به این که منبع اصلی مقابله با آن قدرت دولتی و ساختار مافیایی و انگلی اقتصاد کشور است که گروه بندی های سهم خواه رژیم بر گرد آنها حلقه زده اند، بی تردید در چهارچوب آراستن شکل بهره کشی نظام اقتصادی حاکم متوقف نخواهد ماند.

درک همین واقعیت است که رییس جمهور رژیم را و می دارد تا مخالفان و منتقدان دولت را به بریدن دست و پا با چاقوی زنجان تهدید کند و طرفداران نئولیبرال خصوصی سازی را و می دارد تا از هر گونه اشاره به نیروی اصلی تغییر اساسی اجتماعی به عنوان شرط بدیهی خلاصی از اوضاع آشفته اقتصادی کنونی خودداری کنند و در عوض به موعظه های توهوع آور در مورد معجزات بازار آزاد و نصیحت حاکمان و رانت خواران نفتی حرفه ای به ترک روش جاری قناعت ورزند.

در حقیقت طرح های اجرایی در مورد ایجاد تغییراتی در جهت کاهش موانع تاسیس واحدهای نوین تولیدی در کشور که از سوی مسوولان رژیم مطرح می شود را نمی توان جدی گرفت. سرنوشت این طرح ها در بهترین حالت بهتر از سرنوشت خصوصی سازی های فعلی نخواهد بود که طی آن در واقع دارایی های ملی به انحصار عوامل و سرسپردگان همین رژیم درمی آید و تازه در همین حد هم تغییر شکل مالکیت بیشتر از دولتی به شبه دولتی است و نهادهای شبه دولتی و نیمه خصوصی که در کنترل گروه بندی های مالی مافیایی قرار دارد به نام خصوصی سازی سرمایه های متعلق به مردم را به یغما می برند.

اما اگر طرح های اجرایی رژیم را نمی توان جدی گرفت، آمارها و اسنادی که به نقل از بانک جهانی به عنوان زیربنای توجیه طرح کاهش موانع ایجاد اشتغال، تولید، سرمایه گذاری در ایران مطرح شده است از جهت قابلیت توصیف وضع جاری مفید است. این آمارها و مستندات را "دکتر بهروز علیشیری"، معاون وزیر اقتصاد و رییس کل سازمان سرمایه گذاری و کمک های اقتصادی و فنی ایران که خیرگزاری ایسنا از وی به عنوان "متولی و مجری" حرکتها و فعالیتها در جهت کاهش ضربتی موانع کسب و کار در ایران نام برده است، در گفتگو با خبرنگار این خبرگزاری مطرح کرده است.

نگاهی به آمارها

علیشیری که "رییس سازمان سرمایه گذاری خارجی" ایران است "شاخص های دهگانه رتبه فعلی ایران" را که در حال حاضر در سطح جهانی 142 است با وعده رساندن آن "به محدوده رتبه زیر 100 طی شش ماه آینده" شرح می دهد.

اولین شاخص به گفته وی "سازمان ثبت اسناد و املاک کشور" است. ایران در این شاخص از میان 181 کشور جهان رتبه 96 را دراست. علیشیری می گوید: "بر اساس بررسی های بانک جهانی، هشت مرحله برای شروع یک کسب و کار در ایران سپری می شود که طی آنها 47 روز تقویمی را به خود اختصاص می دهد.

هزینه ای که یک سرمایه گذار برای شروع کسب و کار خود باید بپردازد 4.6 درصد درآمد سرانه ایران (3400 دلار برای سال مورد بررسی) و حداقل سرمایه مورد نیاز یک درصد درآمد سرانه است."

وی از شاخص دوم به عنوان شاخص "اخذ مجوز" نام می برد که در ایران به طور عمده بر عهده شهرداری هاست و "نقش شهرداری" مطرح می شود. به گفته علیشیری: "شاخص دوم، شاخص سهولت اخذ مجوزها برای ساخت یک انبار تجاری است که از این نظر در میان 181 کشور در رتبه 165 قرار داریم که در واقع بدترین رتبه در میان سایر شاخص هاست.

بررسی های بانک جهانی نشان می دهد اخذ مجوزها برای ساخت یک انبار صنعتی در ایران به طی 19 فقره، زمانی در حدود 670 روز کاری و پرداخت هزینه ای معادل، 2.514 درصد درآمد سرانه نیاز دارد."

علیشیری از "موسسه کار و تامین اجتماعی وزارت کار" به عنوان "سومین شاخص" نام می برد که به گفته وی "خود ترکیبی از شاخص های متعدد و مختلف است و ایران نیز در آن از جایگاه خوبی برخوردار نیست."

به گفته وی "رتبه کشورمان در این شاخص 147 است... شاخص اشتغال از بررسی سه عامل سختی اشتغال، هزینه غیر دستمزدی کارکنان و هزینه اخراج بر حسب دستمزد هفتگی محاسبه می شود. شاخص سختی اشتغال نیز خود از سه زیر شاخه دشواری استخدام، انعطاف پذیری ساعات کار و دشواری اخراج حاصل می شود.

امتیاز شاخص دشواری استخدام کشور ما 11 از 100، امتیاز انعطاف پذیری ساعت کار 60 از 100 و امتیاز دشواری اخراج 50 از 100 برآورد شده، بنابراین در مجموع شاخص سختی اشتغال امتیازی معادل 40 از 100 را کسب کرده است. بنابر محاسبات بانک جهانی، در ایران هزینه غیر دستمزدی کارکنان نیز 23 درصد کل دستمزد و هزینه اخراج بر حسب دستمزد هفتگی هم معادل دستمزد 91 هفته است."

علیشیری، شاخص "ثبت اموال" توسط قوه قضائیه را به عنوان "چهارمین عامل مؤثر در شاخص فضای کسب و کار" نام می برد و می گوید که در این شاخص "کشورمان از میان 181 کشور در رتبه 137 قرار دارد."

او می افزاید: "بررسی های موسسه مالی بین المللی نشان می دهد: ثبت اموال یک شرکت در ایران به طی 9 مرحله اداری، صرف 36 روز کار و پرداخت هزینه ای معادل 10.6 درصد ارزش اموال نیاز دارد."

رییس سازمان سرمایه گذاری خارجی در رژیم اسلامی، از شاخص پنجم تحت عنوان "اخذ اعتبارات بانکی" نام می برد که رتبه ایران در این شاخص 84 است.

شاخص ششم به گفته علیشیری، "حمایت قضایی از سرمایه گذاران" است که شاخص ایران در این زمینه 164 است. معنای این شاخص آن است که برای سرمایه دارانی که بخواهند بیرون از حلقه مافیای و روابط فاسد و آلوده آن اقدام به تولید و سرمایه گذاری کنند، بیشتر از همه همان چاقوی زنجان واقعیت دارد تا حمایت قضایی. زیرا دستگاه قضایی اساساً خدمت گذار باندهای مافیایی و نگهبان منافع آنهاست و از جمله وظایف اساسی اش پرده پوشی فساد مالی دانه درشت های حکومتی است. علیشیری که ظاهراً از قوه قضائیه و جایگاه آن در حراست از فساد اقتصادی "کارآفرینان" وابسته به نظام شناخت دارد اگر چه از ایجاد کارگروهی در این قوه برای رساندن ایران به "جایگاهی مناسب تر" سخن می گوید، اما بلافاصله اضافه می کند: "کارگروه های مربوطه در حال تدوین برنامه های لازم در این زمینه برای اجرا در بازه زمانی کوتاه مدت هستند، ولی نکته اساسی در این زمینه ... ذیل اقدامات بلند مدت تعریف می شود." او با اشاره به "بررسی های بانک جهانی" می گوید: "امتیاز ایران در شاخص افشای فعالیت های مالی و دسترسی سهامداران جزء به این اطلاعات پنج از 10 است." و اضافه می کند: "در شاخص پذیرش مسئولیت مدیران در صورت احراز اشتباه، قصور یا خلاف منجر به زیان سهامداران جزء، (ایران) امتیاز چهار از 10 را کسب کرده است. با کمال تاسف امتیاز شاخص سهولت از طرف سهامدار جزء در ایران صفر است و توان حمایت از سرمایه گذار نیز امتیازی بهتر از سه از 10 ندارد."

در مورد شاخص هفتم یعنی سازمان مالیاتی وی با اشاره به این که "رتبه ایران در شاخص پرداخت مالیات در میان 181 کشور 104 است" می گوید: "بنا بر بررسی های صورت گرفته هر مودی مالیاتی برای پرداخت مالیات خود باید 22 مرحله را طی و معادل 292 ساعت کاری در سال زمان صرف کند. کل مالیات قابل پرداخت، کل مبالغ مالیات و هزینه های اجباری تامین اجتماعی در سال دوم نیز معادل 44 درصد سود مودی مالیاتی است."

علیشیری از "تجارت فرامرزی" به عنوان شاخص هشتم نام می برد که در آن رتبه ایران در میان 181 کشور جهان 142 است و می گوید: "گزارش های بانک جهانی نشان می دهد یک صادرکننده در ایران برای صادرات نیاز به تهیه هشت سند و پرداخت هزینه ای برابر 1011 دلار بر حسب دلار به کانتینر و صرف 26 روز کاری دارد. اسناد مورد نیاز برای واردات 10 فقره، تعداد روزهای کاری مورد نیاز 42 روز و هزینه پرداختی بر حسب دلار به کانتینر 1656 دلار است."

عزیزی دیگر از تبار انسانهای شریف از بین ما رفت، عضوی از پیکره ی مبارزین راه آزادی و سوسیالیسم! "او با لبان مردمان لبخند میزند درد و امید مردم را با استخوان خویش پیوند میزند"

از راه دور خبر مرگ نابهنگام رفیق علی مجیدی همه ی ما را در بهت و ناباوری فرو برد، مگر میشود مرگ عزیزی را پذیرفت؟ آن هم با یک مکالمه ی کوتاه تلفنی، شنیدن خبر مرگی از این دست بسی تلخ است و در غربت و تبعید تلخ تر، اگر در آن جا بودیم حداقل خودمان را به بازماندگان او می رساندیم و از نزدیک در غم آنان شریک می شدیم، سربرشانه ی همدیگر می گذاشتیم و نمی گذاشتیم این درد بر شانه های آنان سنگینی کند.

علی متعلق به خانواده های بزرگ بود، متعلق به طبقه ای بزرگ، عضوی از جنبش جهانی برای برابری و عشق ورزی به انسان های تحت ستم و رنج دیده بود؛ نبود او ضایعه ای جبران ناپذیر برای این جنبش و اندیشه و آرمان او چراغ راه رفقای او تا نابودی ظلم و بی عدالتی خواهد بود.

درد و غم از دست دادن رفیق روزهای پرخاخره، برایمان همچنان به یادگار می ماند.

رفیق علی از خیل آتانی بود که از محک تجربه سربلند و پیروز بیرون آمد، پایداری، استقامت و لب ننگشودن او در نگهداری راز رفقایش در دوران پر مشقت، فشار و شکنجه، در زندان خوف انگیز رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی از او انسانی محبوب و قابل اعتماد ساخته بود. زندگی پس از زندان اش نیز نشان از ایمان و باورخلل ناپذیرش به شرافتمندانه زیستن بود.

در غم از دست دادن علی مهربان، به همسر گرمی اش و تمام بازماندگانش تسلیت می گوئیم. می گوئیم با شما در تحمل این رنج جان فرسا شریک هستیم، می گوئیم علی برای تک، تک ما نیز هم عزیز بود و هم دوست داشتنی، هرکدام از ما دهها خاطره ی شیرین و خوب از رفاقت و دوستی با او به یاد داریم؛ خنده های شاد و شوخی های دلنشین اش، برایمان فراموش نشدنی است.

علی از بین ما رفت اما خاطره ی صفا و صداقت، دوستی و رفاقت او برای ما و کسانی که او را می شناختند از یاد رفتنی نیست. به جرعت می توان گفت که او سرمشق انسان بودن و انسان زیستن در این دنیای پست حاکمیت خیل فرومایگان بود.

صبر و بردباری را برای بازماندگان رفیق علی مجیدی صمیمانه آرزو مندیم. یادش گرمی باد!

پری ابراهیم زاده، باقر ابراهیم زاده، جعفر ابراهیم زاده، کیومرث نقی پور، مطهره نصیری، علی شمس، جلال رستمی، منصور امیرافشاری، محمد مستوفی، فروغ درویشی و احمد حاجی امیری

به گفته علیشری رتبه ایران در حوزه شاخص نهم یعنی شاخص "اجرای قراردادها" 56 است و در این زمینه به استناد مطالعات باتک جهانی می گوید: "تعاملات دو طرف دعوا و دادگاه ایران به 39 مرحله می رسد، از زمان تشکیل پرونده تا پرداخت خسارت 520 روز طول می کشد و معادل 17 درصد ارزش شکایت نیز به عنوان رسیدگی به آن باید پرداخت شود."

و بالاخره وی از شاخص دهم به عنوان شاخص "سهولت تعطیل کردن کسب و کار" نام می برد که رتبه ایران در میان 181 کشور جهان 101 است. به گفته وی: "در کشورمان از ابتدای تشکیل پرونده برای تعطیل کسب و کار (اعلام ورشکستگی) تا تسویه حساب کامل با طلبکاران 4.5 سال طول می کشد و 9 درصد ارزش اموال بنگاه در قالب هزینه های قانونی در مراحل مختلف خرج می شود همچنین طلبکاران تا 23 درصد از ارزش اموال شرکت ورشکسته را به جای مطالبات اخذ می کنند."

تولید و اشتغال: هفت خوان رستم

اگر مجموعه داده های آماری مورد اشاره معاون وزیر اقتصاد را خلاصه کنیم، هفت خوان رستمی که برای راه اندازی و روان سازی تولید و اشتغال در ایران وجود دارد روشن تر می شود:

شروع کسب و کار هشت مرحله دارد و حداقل 47 روز تقویمی یعنی یک و ماه و نیم طول می کشد؛ هزینه شروع کار معادل 4.6 درصد درآمد سرانه کشور است. ساخت یک انبار صنعتی مستلزم طی 19 فقره، مصرف زمانی در حدود 670 روز کاری، پرداخت هزینه های معادل، 2.514 درصد درآمد سرانه است. ثبت اموال یک شرکت دارای 9 مرحله اداری، صرف 36 روز کار و پرداخت هزینه های معادل 10.6 درصد ارزش اموال است پرداخت مالیات 22 مرحله دارد و 292 ساعت کاری زمان می برد. یک دعوی تجاری 39 مرحله دارد و از زمان تشکیل پرونده تا پرداخت خسارت 520 روز طول می کشد و معادل 17 درصد ارزش شکایت نیز به عنوان رسیدگی به آن باید پرداخت شود. از اعلام ورشکستگی تا تسویه حساب کامل با طلبکاران 4.5 سال طول می کشد و 9 درصد ارزش اموال بنگاه در قالب هزینه های قانونی در مراحل مختلف خرج می شود... و این رشته سر دراز دارد. بعد دستگاهها و نهادهای مسوول این وضعیت که نفع شان در این است که همین وضعیت ادامه یابد اقرار است ظرف شش ماه به صورت ضربتی این وضع را تغییر دهند. آن هم نهادهایی مثل شهرداری که در ایران به "خانه دزدان" معروف است و قوه قضاییه که آشیانه امن دزدان و قاچاقچیان دانه درشت و عوامل برجسته مافیایی است. 5 آذر 1387

اسامی تعدادی از زندانیانی که امروز اعدام شدند

بنابه گزارشات رسیده از بند 1 و بند 2 زندان گوردشت کرج اسامی 7 زندانی از 10 زندانی که امروز در زندان اوین به دار آویخته شدند، اعلام می گردد.

روز یکشنبه 3 آذر ماه 4 زندانی که جهت اجرای حکم اعدام به سلولهای انفرادی انتقال یافتند، و در طی اطلاعیه ای قبلا اعلام نمودیم صبح امروز در زندان اوین اعدام شدند، اسامی که قبلا اعلام نموده بودیم و امروز اعدام شدند به قرار زیر می باشد:

عباس چکاب، از سالن 3، بند 1 زندان گوردشت
جواد طهوری، از سالن 1، بند 1 زندان گوردشت
سید محسن حسینی، از سالن 1، بند 1 زندان گوردشت
علی عطاری، از سالن 1، بند 1 زندان گوردشت کرج
گزارش رسیده سنین زندانیان فوق بین 25 تا 35 سال می باشد.
همچنین 2 زندانی دیگر که روز سه شنبه 5 آذر ماه به زندان اوین انتقال داده شدند و صبح امروز اعدام شدند به قرار زیر می باشند:
مجتبی آقانی، سن در حدود 34 سال از بند 2 زندان گوردشت کرج
علی خفنج، سن در حدود 37 ساله از بند 2 زندان گوردشت کرج
و همچنین خاتم فاطمه حقیقت پژوه مادر 2 فرزند که امروز به دار آویخته شد.

هدف از این اعدامها چیزی جز ایجاد رعب و وحشت در بین مردم نیست و با این شیوه سعی دارند که مردم را از مطالبات به حق خود بازدارند.

صدور احکام ضد بشری مانند اعدام زندانیان سیاسی، اعدام کودکان، اعدامهای دستجمعی با تائید و به دستور رئیس قوه قضائیه شاهرودی صورت می گیرد. اعدامهای فوق الذکر بر خلاف قوانین و معاهدات بین المللی است که رژیم ایران ملزم به اجرای آن است.

فعالین حقوق بشر و دموکراسی در ایران، اعدامهای گروهی در ایران را محکوم می کند، و از دبیر کل سازمان ملل و سایر مراجع بین المللی برای پایان دادن به موج لاینقطع اعدام در ایران خواستار اقدامات عملی است.

فعالین حقوق بشر و دموکراسی در ایران
6 آذر 1387 برابر با 26 نوامبر 2008

*** پیوندها ***
سردبیر نشریه: منصور نجفی
mansour.nadjifi@telia.com
ایمیل روابط عمومی سازمان
public@rahekargar.net
تلفن روابط عمومی سازمان
0049-69-50699530
شماره فاکس سازمان
33-1-43455804
سایت راه کارگر
www.rahekargar.net
سایت رادیو برابری
www.radiobarabari.net
سایت اتحاد چپ کارگری
www.etehadchap.org
سایت رادیو صدای کارگران ایران
www.sedayekargar.com
نشر بیدار
www.nashrebidar.com
نشریه انگلیسی ایران بولتن
www.iran-bulletin.org
توجه: مقالاتی که با کد "دیدگاه" مشخص میشوند
، الزما بیانگر مواضع سازمان نیستند.

مذاکره ارتجاع اسلامی و جهانی ؛ علیه درخواستهای دمکراتیک مردم!

رسول آرام - 30.11.08

همه بیاد دارند که همین ژنرالهای آمریکایی که برخی از آنان اکنون مخالف حمله نظامی به ایران هستند ؛ چگونه شبانه روز بر سر مردم بی پناه کشورهای مختلفی چون یوگسلاوی و عراق و افغانستان بمب های خوشه ای و با محتوی ذرات اتمی ؛ ریختند و فوج فوج زنان ؛ کودکان و پیر و جوان را زنده زنده سوزاندند و وحشیانه خانه خرابی کردند. آنان نه به تظاهرات میلیونی مردم جهان و نه به قطعنامه های مجامع بشر دوست که بر علیه جنگ و آدمکشی گلو پاره میکردند؛ توجه کردند . آنها از کشتار و خانه خرابی مردم برای یافتن بازارهای جدید سود جستند. جنگ افزار های فرسوده در انبار کارخانجات نولیبیرالها را به رژیم های سرسپرده؛ باقیمتی که با خون مردم آغشته بود فروختند. آنان هیچگونه ترس و نگرانی از اینکه آینده دیگری غیر از آنچه که فکر میکنند اتفاق خواهد افتاد؛ نداشتند. درجه شجاعت سربازانشان را با میزان آدم کشی هایشان پاداش دادند. اگر اکنون قلم را بدست بگیریم و محاسبه کنیم متوجه خواهیم شد که در کنگو ؛ ویتنام ؛ کوبا ؛ کرد و صدها کشور دیگر جهان ؛ میلیونها انسان نگون بخت به دست همین ژنرالها و یا پدرانشان کشته شده اند. بواقع میزان کشتار انسانها توسط ایشان بسیار بیشتر از آمار ای است که به هر رژیم ضد دمکراتیک دیگری تعلق دارد. این واقعیتی است نفرت انگیز ؛ که پاره ای از «روشنفکران» بومی ما هم این نقرت ها را با رنگ ماشین ها و تنوع غذاهای وارداتی به کشورهای سرکوب شده ؛ تعویض کرده تا دمی دل خوش و خیانت را مثل همه خیانتکاران بی شرماته توجیه نمایند .

کارگردانان اصلی این جنگ و کشتار ها کسانی جز همین ژنرالها و دسته های سیستمادارانی که به جرگه بزرگترین سهامداران شرکتهای آمریکایی و اروپایی چون دایملر کرایس ؛ جنرال موتورز ؛ و غیره تعلق دارند نمیباشند. اما چگونه است که ایشان لباس خونین خود را بسرعت تعویض کرده و اکنون دست دعا بسوی آسمان ملاما میکنند و چهره رنگ پریده اشان را با سرخاب های گرافیمی که دیگر مردم عادی برای خرید آنان پولی در بساط ندارند فرمز میکنند تا بیشتر از این آبروی بر باد رفته اشان نزد همین افسار پناهنده فهمیده و سینه چاکشان ریخته نشود و در این راستاست که دولتایشان بر سر سینه میگویند و فغان دلنگی اربابان را با پرداختهای میلیاردی جبران میکنند. فرق امروز با دیروز چیست ؟ آیا بی علاقه تر نیست وقتی فکر کنیم ایشان دیگر انسان شده اند و دست از جنایات خود برداشته و مصمم به سوی آینده ای تابناک برای بشریت قدم بر میدارند!!!!!!

در آن زمان آنان گاهای پیروز و یا شکست خوردند اما همواره این زمینه را بوجود آوردند که کشورهای درگیر را مبتلا به میلیتاریسم برای سرکوب مردم و مردم را مبتلا به مصرف اجناس بنجلی که برایشان ارسال میکردند ؛ بنمایند. از شاخ آفریقا تا شرقی ترین جزایر نیوزلند تا جنوبی ترین دهکده های شیلی و آن سالکین خانه های یخی قطب شمال را به کمترین محصولات خود محتاج کردند . تا جانی که این خریداران بیکار نه قادر به پرداخت بدهیهای خود شدند و نه قادر به خرید از دلایان سرمایه داران جهانی.

آنان بر اثر سالیان دراز چپاول و سرکشی شدن دیگر آهی در بساط برایشان نمانده و دیگر نمیتوانند در ازای دریافت وامهای با بهره سنگین به زندگی مقروض خود ادامه دهند. حال اربابان پول با تشکیل جلسات 25 کشوره یا 20 کشوره با خصوصی ؛ سعی در رسیدن به راهی دارند تا دوباره رویای گذشته را بازسازی کنند . اینبار هم همانند گذشته همه سعی بر این است که هیچگونه فشار ی ناشی از کم پولی مردم بدوش سرمایه داران آزاد وارد نشود؛ بلکه با پرداخت وامهای های کلان به آنان ؛ برای مانورهای غیر انسانی ؛ از یکسو میزان دریافت های مالیاتی را به مردم فقیر تحمیل کنند و از سوی دیگر چرخه اقتصادی کاغذی سرمایه داران هالیوود و ساترانسیسکو ؛ اروپایی و آسیایی را به هر شکلی از خطر نیستی رها سازند.

اگر تا دیروز جنگ تاکتیک اصلی بود اکنون در شرایط کنونی و شاید تا فردا صبح ؛ از تاکتیک مذاکره استفاده میکنند تا همان استراتژی را که با توسل به جنگ دنبال میکنند؛ دنبال کنند . آنها مطمئنند در شرایط جدید و در زمانی که اکثر قاطع مردم جهان در فقر زندگی میکنند ؛ نخواهند توانست با توسل به هر نیرنگی بازار جدیدی برای تولیدات خود ایجاد نمایند. استفاده از حربیه مذاکره ؛ خصوصاً با رژیمهای بغایت ارتجاعی و آنان که در زمره سرکوبگری مردم شهره جهانی دارند میتواند یکی از راه های تامین راه های رسیدن به استراتژی سرمایه آزاد جهانی باشد . با این حربیه میتواند بازارهای داغی را برای خود احیا نماید. از این روست که گفتگو با رژیم اسلامی را در برنامه های کوتاه مدت خود قرار داده تا از این طریق نه تنها سیاست اقتصاد غیر انسانی خود را در کشورهای منطقه تحکیم بخشند ؛ بلکه زمینه ای بسیار مساعد تر برای افتتاح یک مسابقه تسلیحاتی جدید را فراهم آورند . تا بازار گرمی برای کارخانجات اسلحه سازی مهیا شود. در همین رابطه بود که کاندولیزا رایس وزیر امور خارجه آمریکا در پاسخ به خبر نگاری که نظرس

را در مورد پرتاب موشکی جدید ایران پرسیده بود گفته است: "ببینید، ایرانی ها دانم چیزهایی پرتاب می کنند. من امیدوارم که آنها در عوض تلاش کنند در جهت کاهش انرژی خود در نظام بین المللی بکوشند. وی افزود که "من فکر نمی کنم هیچ کسی در مورد توازن قدرت در منطقه خلیج (فارس) دچار سوءفهم باشد و به خریداری سلاح از سوی عربستان سعودی و امارات متحده عربی از آمریکا اشاره کرد"

اتخاذ سیاست جدید توسط کشورهای قدرتمند جهان پرواضح است که نه بخاطر ترس از رژیم اسلامی و نه از موضع ضعف بلکه با بینشی باز و بخاطر وجود وضعیتی بحرانی در تجارت جهانیست.

اما برای توجیه این سیاست دست به تهیه نظریه های و دادن رهنمودها زده و من باب مثال اعلام کرده اند که (محمود احمدی نژاد مسنول سیاست هسته ای و خارجی ایران نیست. نظام سیاسی ایران سست و آماده تغییر رژیم نیست. برای رهبران سیاسی ایران اولویت اعتقادات مذهبی بیشتر از حفظ منافع ملی نیست. رهبری فطری ایران مخالفتی بدون چون و چرا و کینه زودانه با آمریکا ندارد. ایران قصد محو کردن اسرائیل از صحنه روزگار را ندارد و هر موافقت مورد قبول فلسطینیان با اسرائیل را می پذیرد. سیاست "تبلیغ دموکراسی" آمریکا نمی تواند دموکراسی واقعی را در ایران برقرار کند. ایران آشکارا به تولید تسلیحات هسته ای متعهد نیست. ایران و آمریکا مبنایی مشترک برای گفتگو دارند.) آنان با چنین توجیه گریهانی قصد دارند علاوه بر مخالفت های درونی که از سوی نیروهای دمکرات و مترقی سنگر هانی برای مقابله با اتحاد هر دو ارتجاع جهانی و اسلامی ؛ ایجاد شده است؛ زمینه های لازم جهت سازش که مطمئناً بر علیه درخواستهای دمکراتیک مردم است ؛ قدمهای سنگین تری بردارند. بر همین منوال است که میتوان اطمینان بیشتری پیدا کرد که رژیم خود را برای سرکوبی بیشتر از پیش آماده میکند. این سرکوبها مثل همیشه بر علیه «شرارت ها و بی بندوباری هاست».

رژیم های متکی به سرنیزه همواره مدعی هستند که از حقوق شهروندان خود در مقابل شرارت ها دفاع میکنند. این انستهای شرور در درجه اول کسانی هستند که بر خلاف آنچه که آنان میگویند؛ عمل میکنند . جوانان را به جرمهای مختلف در زندانها نگاه میدارند؛ اجیرشان میکنند ؛ کاخهایشان را با دستان آنان بنا میکنند؛ زندانها را با استفاده از فکر و بازوی آنان گسترش میدهند؛ از سودهای باد آورده اشان باریکه ای به محرکین اصلی اقتصاد پرداخت میکنند. هر گاه نیاز باشد و سیاستهایشان مورد مخاطره قرار گیرد؛ برای توجیه جنایات خود آنان را به پای صندوق های رای آورده و درصورت لزوم در تظاهرات ساختگی به نفع خود به خیابانها میکشاند؛ زیرا میخواهند وجود دو طبقه را از هم تمیز دهند؛ یکی باید کار کند و اسیر باشد و یکی باید در رفاه و فخر فروشی بر دیگران زندگی کند.

آنان خودشان از شنیع ترین کلمات و بهترین «نعمت خدادادی» برای ادامه حیات ننگینشان سود میجویند. اما قشر تولید کنند برای زندگی بخور و نمیر خود تن به فحشا میدهد؛ بدلیل نا بسامتها و بی آیندگی خود در چنین جوامعی در مجاورت با رسوبات ضد انسانی این سیستم ها ؛ چون اعتیاد ؛ در این دام گرفتار میشوند؛ نه تنها خود بلکه خانواده شان را در فقری خانمانسوز قوطه ور میسازند. ایشان اگر امکان بسیار اندکی جهت ایراد نام آزادی بیابند؛ به زندان میروند و نام اوپاش و مفسد اجتماعی را هم با خود یدک میکنند.

اینها ترسیم واقعی منجلابی است که تا کنون رژیم اسلامی ؛ برای مردم ایران برنامه ریزی و با جدیت دنبال کرده است. با نگاهی به آمار سرکوب های رژیم متوجه میشویم هر دم بر تعداد زندانها ، زندانیان و زندانبانان افزوده شده و در جامعه پشتت غیر دمکراتیک ایران صدای سرد اعتیاد با روزه خوانی های مرگ آور رژیم اسلامی همنواست. با نگاهی به آمار اعتیاد در ایران متوجه میشویم بیش از 4 میلیون نفر در این دام اسیرند و این خود داغ تنگی را بر ننگهای دیگر این رژیم افزوده است. بخش گسترده فوق در دام اعتیادند دچارند و بخش قابل توجهی نیز با اتهامات مختلف اجتماعی در زندان بسر میبرند . رئیس دادستانی جمهوری اسلامی اعلام کرده که از هر ۱۰۰ هزار ایرانی ۲۰۰ نفر زندانی هستند. این میزان ۶۰ نفر بیشتر از استاندار جهانی است. وی همچنین خاطر نشان ساخته «از جمعیت ۷۰ میلیون نفری در ایران حدود ۹ میلیون پرونده قضایی در ایران وجود دارد.» در ظرف ده سال گذشته حجم زندانیان در ایران ده برابر افزایش یافته و اکنون نزدیک به 140 هزار نفر رسیده است. ورودی و خروجی زندان ها در جمهوری اسلامی به صورت شناور سالانه ۷۰۰ هزار نفر است! این در حالی است که همین شخص اعلام کرده «کالاهای قاچاق به راحتی توسط عدهای وارد ودر جامعه توزیع می شوند و در حالی که وارد کنندگان اصلی آزادانه در جامعه تردد می کنند خریداران جزء این کالاها- که معمولاً در مقیاس عمده به صورت قاچاق وارد و توزیع شده است- تحت تعقیب قرار می گیرند»

حال با فرایند جدید و زمزمه های مذاکره با آمریکا هجوم بسیج و راهپیمایی 30 هزار نفره شان را در تهران شاهد هستیم. اقدام های اخیر که اکثر جنبه های سیاسی دارند و تبلیغات همه بلند گویای رژیم ؛ حاکی است که آنان خود را برای سرکوبی بیرحمانه و ایجاد رعب و وحشت بیشتر آماده میکنند؛ تا با مذاکره با آمریکا عهده دار نقشی کلیدی در منطقه و سرکوب مردم داشته باشند.

شراب 500 دلاری، یک بسته پفک نمکی و نیروی نامریی پشت آنها

سورزها و مستبدان در دوام و قوام دو نظام استبداد سیاسی و ستم اقتصادی، یار و یاور یکدیگر بوده و به مقصد هم کمک می کنند. روشنگری بحران مالی جهانی تکاپو برای مقابله با عواقب بحران را افزایش داده است. اما روانشناسی "بحران زدگان" متفاوت است. برخی بر اعصاب خود مسلط اند و "با وقار و متانت" به جستجوی راه حل برآمده اند، برخی سرآسیمه شده و کاملاً "واداده اند". برای نمونه:

ناجی های خونسرد: در 15 نوامبر امسال رهبران 20 اقتصاد بزرگ جهان G20، در واشینگتن جمع شدند تا راه چاره ای برای بحران مالی بیابند. آنها شب قبل از گردهمایی میهمان خانم لورا بوش در کاخ سفید بودند. شبکه CNN در مورد این میهمانی چنین گزارش داد: "اقتصاد جهانی شاید در حال سقوط چشمگیری باشد، ولی به نظر میرسد صندوق شام کاخ سفید مملو از پول نقد است." خانم بکی بریتین گزارشگر CNN در ادامه گزارش خود ترکیب غذای اصلی را که رهبران "بحران زده" میل کردند، نام می برد. برای کسانی که وقتی میخاوند به زندگی شان تنوع داده و بیرون از خانه و در "رستوران" غذا بخورند، مثل فریدون فرخ زاد مرحوم از "مک دونالد" بالاتر نمی روند، غذاها ناشناس و ترجمه اسامی دشوار است. اما به هرحال فرهنگ لغت انگلیسی - فارسی در دسترس هست و میتوان از آن کمک گرفت. غذاهای اصلی عبارت بودند از:

"بلدرچین دود داده شده با چوب میوه"، گوشت دنده بره سرخ شده با آویشن، "سوپ قارچ کانتارل فوندوی بادمجان" رازیانه، گوجه فرنگی، شاید هم این ترجمه تحت اللفظی خنده دار از آب در آمده و با اصل انطباق نداشته باشد. اما به هرحال مهم تر از خود غذاها، نوشابه روی میز بود. "رهبران بحران زده" به گفته خانم بریتین "برای اینکه بتوانند این غذاها را فرو بشویند"، با شراب کمیابی مورد پذیرایی قرار گرفتند به نام "Shafer Cabernet "Hillside Select" 2003". بهای هر بطری: 500 دلار.

حتی خاتم بریتین هم که با گردهمایی های "رهبران بزرگ" جهان و بنابراین این نوع شام ها و شراب ها آشناست، اندکی تعجب زده بود و توضیح داد: "با توجه به اینکه این رهبران در واشینگتن جمع شده بودند تا یک سقوط اقتصادی احتمالی را مورد بحث قرار دهند، شرابی به این گرانی شاید کمی عجیب به نظر برسد."

اما سالی مک دونوگ سخنگوی خانم لورا بوش گفت: "این مناسب ترین شرابی بود که در سرداب کاخ سفید برای چنین گردهمایی داشتیم. البته خانم مک دونوگ با توجه به حال و روز مردم بحران زده گفت ما شراب را با قیمت پایین تر خریده بودیم و این فرصت مناسبی برای مصرف آن بود."

این توضیح ولی عذر بدتر از گناه بود. زیرا به خودی خود آن "دانش" باارزش قدیمی را مورد تایید قرار میدهد که ثروتمندان هم خوب می خورند، هم "مفت" میخورند.

اما غریب ها و "واداده ها": چند هفته پیش روزنامه های آمریکایی خبر دادند یک زن آمریکایی که قرار بود خانه اش به علت ناتوانی خانواده در پرداخت اقساط و بهره وام مصادره شود، نامه ای به شوهرش نوشت و در آن یاد آور شد لازم نیست خانه را تخلیه کند، زیرا وقتی نامه به دست او برسد، او خود را کشته است، بنابراین شوهرش میتواند پول بیمه زندگی او را بگیرد و خانه رانجات دهد.

"محاسبه" این خاتم بر اساس منطق بازار، "عقلانه" و حتی "انسانی"، هرچند تراژیک، به شمار می آید، اما همه کسانی که در اثر بحران مالی به ورشکستگی و خودکشی کشیده شده اند، به این نوع محاسبات "معقول" متوسل نمی شوند. برخی راه حل را تا اقدام به جنایت های مهیب بسط داده اند. مثلاً یک دلال ساختمان در میلند که خود را از یک پل پرتاب کرد، معلوم شد قبل از خودکشی همسر خود را نیز کشته است. یا نیویورک تایمز گزارش داد مردی در لس آنجلس خود و پنج تن از اعضای خانواده اش را به ضرب گلوله کشت و در وصیت نامه اش، اقدام وحشتناک خود را به ورشکستگی بر اثر بحران مالی ارتباط داد.

بحران مالی تعداد خودکشی ها را در آمریکا بالا برده است. کارشناسان میگویند هنوز نمی توانند در این مورد آمار روشن به دست بدهند، اما تردید نیست پریشانی ناشی از بحران مالی منحنی خودکشی ها را بار

دیگر رو به صعود برده و وضعی مشابه دوره بحران بزرگ دهه سی بوجود آورده است. آنهایی که قبل از خودکشی عزیزترین کسان خود را نیز می کشند این حقیقت را به نمایش می گذارند که آنها نه تنها برای خود بلکه برای عزیزان و حتی نسل بعدی خود هم امید نجات از عواقب این بحران را نمی بینند و این با تحلیل های جاری از مشخصات بحران کنونی منطبق است. یعنی بحرانی که هیچکس نمی تواند راه حل مشخص و بنابراین چشم انداز روشنی برای برون رفت از آن ارائه دهد. بنابراین برخلاف بحران های معمولی کسی که مثلاً کارش را از دست میدهد امیدی به یافتن کار جدیدی ندارد، یا آن کسی که از خانه اش به خیابان پرتاب شده، فکر میکند خانواده و فرزندانش برای همیشه جایگاه طبقاتی خود را ترک کرده و به حاشیه جامعه، مرکز بلا و مصیبت، پرتاب شده اند.

یک چشم بندی ماهرانه

مسئولیت این فجایع به گردن چه کسانی است؟ انگشت اتهام را به کدام سو باید گرفت؟ در جواب این سوال رسانه ها هر روز و در واقع هر لحظه چند بار یک "پاسخ بدیهی" را در مورد پیش چشم مردم می گذارند: بحران مالی. "بحران مالی" است که مردم را بی کار میکند. "بحران مالی" است که به فلاکت انجامیده، "بحران مالی" است که آدم ها را به خودکشی وادار میکند.

این "جواب بدیهی" اگرچه دروغ نیست، اما گمراه کننده است. زیرا مثل "جسم سختی" که زهرا کاظمی را "به قتل رساند"، ابزار جنایتی موحش را، بطور مبهم و کلی معرفی میکند، اما قاتل را نجات میدهد. "بحران مالی" نه یک شخص حقیقی است نه یک شخصیت حقوقی و نه یک پدیده مستقل که بتوان مسوولیت را به گردن آن انداخت.

سرمایه داران از نیروی "بازار"، با یا بدون بحران، طوری صحبت می کنند که گویا این نیرو از آسمان می آید و مثل همان نیروی آسمانی فاقد کارت شناسایی و برگه هویت است و همه قوانین، پدیده ها و کارکردهای وابسته به آن نیز از آسمان نازل شده و باید آنها را همانطور که هستند پذیرفت و خود را با آن انطباق داد.

اما اگر "دست بازار" را نامریی کرده اند، خود بازاری ها، اعم از سیاستمداران، اقتصاددانان و سرمایه دارانی که این "دست" را بازی میکنند، آدم هایی کاملاً مریی و دارای کارت شناسایی و تاریخچه عمل مشخصی هستند. بازار و قوانین آن را نه "دست نامریی" بلکه یک طبقه معین اداره میکند که بنا بر قاعده قدرت اقتصادی و سیاسی را در دست دارد.

در حقیقت آنها که به نام "ناجی" دور میز شام خانم لورا بوش نشسته بودند، خود بخش مهمی از شبکه ای را تشکیل میدهند که بحران مالی را بوجود آورده اند. کارت شناسایی و عملکرد مقامات و رهبران نظام را روی میز بگذارید تا مسوولین بحران کنونی و فجایع ناشی از آن زیر آفتاب قرار بگیرند.

بازار و دموکراسی: وجه اشتراک رابرت رابین و صادق محصولی

مثلاً آقای رابرت رابین Robert Rubin را در نظر بگیریم که حالا پارک اوپاما "اقمار" او را به عنوان تیم اقتصادی خود و سکندران بعدی بخش های اقتصادی و مالی آمریکا معرفی کرده است. راستی این آقای رابین کیست؟ او سیاستمدار است یا تاجر؟ مامور مردم در مقابل بازار است یا پادوی بازار در مقابل دولت منتخب مردم؟ به لحاظ دیدگاه های اقتصادی محافظه کار است یا لیبرال؟

رابین وزیر خزانه داری بیل کلینتون بود. او قبل از اینکه به عنوان مشاور و بعد وزیر کلینتون به کابینه او بیاید، "تاجر" بود و در راس هیات مدیره بنیاد مالی گلدمن ساکس، یکی از اکثرهای اصلی بحران مالی کنونی، می نشست.

رابین وقتی تجارت در بازار را ترک کرد و در کابینه کلینتون "سیاست مدار" شد نقش مشهور به "معمار مقررات زدایی" را برعهده گرفت که قبل از او در کابینه بوش اول شروع شده بود. این آن بخش از "مقررات زدایی" ها بود که امکان کنترل دمکراتیک اقدامات سوداگرانه و جنون آمیز صاحبان سرمایه مالی یعنی همان گلدمن ساکس ها را از بین برد و به بانک داران و مدیران موسسات مالی اجازه داد با اختراع انواع بنیادها مثل hedge fund ها، "اعتبارات" خیالی و تصویری ایجاد کنند که در در دنیای واقعی اعتبار نداشت و در ماهیت امر چیزی جز کلاهبرداری به کمک سوء استفاده از جایگاه قدرت مالی نبود. هیچکس، هیچ نهاد، هیچ قانون و مقرراتی حق نداشت در مورد عملیات محیر العقول آنها سوال کند و دست و پا گیر آنها شود. در حقیقت معنای واقعی مقررات زدایی از بانکها و موسسات مالی که به عنوان رکنی از "اقتصاد آزاد" پیش برده شد، عبارت بود از به رسمیت شناختن حق

صاحبان سرمایه مالی به پنهانکاری در مقابل عموم و کلاهبرداری در شرایط مخفی. نتیجه این شد که بعد از سه دهه سفته بازی، "شرخری" و قماربازی آنها چنان افتضاحی بالا آورده اند که وقتی دولت یعنی نماینده مردم فقط در آمریکا 700 میلیارد دلار پول مالیات مردم را برای جبران خسارت بنیادهای مالی اختصاص داد، هنوز چند گامی از توزیع پول برای نجات چند موسسه مالی ورشکسته نگذشته بود که هنری پولسون وزیر خزانه داری بوش در مقابل تریبون عمومی ظاهر شد و چیزهایی گفت که به گفته ویلیام گریدر در مجله نیشن آمریکا به این معنا بود: "ول کنید بابا، اصلا دنبال کنگره نمی روم که ببینم بقیه پول را چکنم"، چرا؟ زیرا تاجران بزرگ و محترم دو تریلیون دلار یعنی 2 ضریب 10 به توان 12 یعنی 200000000000 دلار، دارایی تقلبی یا به اصطلاح خودشان "مسموم" بارآورده اند. حالا این هفتصد میلیارد که چشم مردم "گدا و گشنه" و "واداده" را گرفته و آنها را خشمگین کرده، در مقابل ارقام بزرگی که رهبران و "کارآفرینان بزرگ" بارآورده اند، چه آبی را میتواند گرم کند؟

رابین به عنوان سیاستمدار در کابینه کلینتون علاوه بر این خدمت به سهامداران موسساتی مثل گلدمن ساکس، کار تصویب نفتا را هم به سرانجام رساند، قراردادی که کارگران آمریکا از آن نفرت دارند، زیرا کار را برای سرمایه داران ارزان و زندگی را برآنها دشوار میکند. اگر شناسنامه رابین با همین اعمال مشخص می شد، قابل ذکر نبود، چرا که دفاع از مقررات زدایی از بخش مالی و تجارت به اصطلاح "آزاد" در برگی ه هیت اغلب رهبران بزرگ سیاسی و اقتصادی نظام سرمایه داری در سه دهه گذشته ثبت شده است. اما داستان رابین به همین ختم نمی شود و جلب تر است.

رابین بعد از انجام این خدمات به بازار، دنیای سیاست را ترک میکند و بار دیگر به بازار بر می گردد، این بار به موسسه 3.3 تریلیارد دلاری سیتی گروپ که به گفته برخی کارشناسان برنده اصلی مقررات زدایی بود و حتی موجودیت خود را مدیون آن بود.

طبیعتا کار رابین در سیتی گروپ، سازمان دادن فواید "مقررات زدایی" های دوره سیاستمداری اش در کابینه کلینتون به نفع سهامداران بزرگ سیتی گروپ بود و رابین بابت این خدمت از هیات مدیره سیتی گروپ 100 میلیون دلار پاداش دریافت کرد. سیتی گروپ یکی دیگر از اکتورهای اصلی بحران مالی کنونی است که دولت نزدیک 330 میلیارد دلار پول مالیات دهندگان را به "نجات" آن اختصاص داد [اکنون میست] و شخص رابین به خاطر نقشی که در این رابطه داشته است مورد انتقاد و سرزنش قرار گرفت.

داستان جلب فعالیت رابین به همین خلاصه نمی شود. با وزیدن بادهای جدید رابین بار دیگر برای عظیمت از جهان تجارت و سفر به دنیای سیاست آماده شد. 100 میلیون دلار دریافتی توی کیفش گذاشت، سیتی گروپ را "ترک" کرد تا نیازهای آن و سایر صاحبان وال استریت را در دولت بعدی به اجرا بگذارد و بنابراین شد مشاور اقتصادی باراک اوباما، که دیگر همه میدانستند کاندید وال استریت برای ریاست جمهوری است. و حالا اوباما یک تیم اقتصادی تشکیل داده که رسانه های آمریکایی آن را "منظومه رابین" نامیده اند. از جمله تیموتی گیتنر به عنوان وزیر خزانه داری جدید و لاری سامرز که هردو از اقمار رابین هستند مخصوصا دومی که نقش مهمی در برنامه "مقررات زدایی" او بازی کرد. اساسا تیم اقتصادی اوباما چنان محافظه کار و نولیبرال است که وال استریت با اعلام آن بلافاصله جشن گرفت و شاخص های بورس بالا رفت و نشریه اکونومیست، یعنی نشریه سرمایه داران مالی، در حالیکه این تیم را با غرور نشان میداد یکی محکم توی سر جرج بوش زد. ضمنا سامرز پنج سال تمام رئیس دانشگاه هاروارد و اقتصاد دان برجسته آن هم بود و در همین مقام علمی بود که اظهار نظر کرد زن ها به خاطر عقل معیوب و ناتوانی بیولوژیک شان در ریاضی و نه به علت تبعیض است که در سلسله مراتب اجتماعی عقب می می افتند.

سرمایه داران همه خطوط تمایز بین سیاست و اقتصاد و دانش را تا جایی محو کرده اند که حتی در شخص شخیص خودشان هم تجسم پیدا میکنند، و همه میدانند وقتی سیاست یا دانش استقلال نسبی خود را از دست داده و درگرو پول و بازار قرار بگیرد از درون می گندد.

حالا به این سوال جواب بدهید. رابین سیاستمدار است یا تاجر و میهمانان خانم بوش بازار را اداره میکنند یا بازار آنها را؟ به واقع سابقه رابین، داستان محصولی، جانشین کردن و وزیر کشور کنونی احمدی نژاد را به ذهن می آورد که از طریق رفت و آمد به سپاه و بازار "جمع شرايط" را برای ثروتمند و قدرتمند شدن خود و حفظ نظام فراهم میکند. البته مثل همه چیز دیگر داستان بازار آمریکایی در جمهوری اسلامی به شکلی کمدی تراژیک باز سازی

میشود. برخلاف سپاه که آدم می کشد، برای رابین سرکوب حقوق شهروندی جزء "جمع شرايط" نیست. او فقط وظیفه هنرمندانه و ماهرانه از اثر انداختن دموکراسی و در واقع گنداندن آن از درون را برعهده دارد.

وحشت اوباما از "بعث زدایی" یا اصلاح نابذیری نظام؟

طی سی سال این "سران" گرانیها که برای جمع کردن افکارشان و پیدا کردن راه حل نیاز به شراب 500 دلاری داشتند، "سرانه" میلیون ها، بلکه میلیاردها دلار "مزد" و "مزایا" گرفته اند تا اقتصاد "دهکده جهانی" را در دوره "گلوبالیسم" طوری مدیریت کنند که "دست نامرئی" و معجزه گر بازار بتواند انسان های "آزاد" از هرنوع قیومت "را به اوج رفاه و خوشبختی برساند.

حالا بعضی از آنها می پرسند: "چه چیز در میانه راه به خط رفت؟" این سوال نیست، حقه بازی است. هیچ چیز به خط نرفته است. برنامه های مدیران نظام سرمایه داری مو به مو به اجرا درآمد، یعنی اموال و همراه آن اختیارات مردم را همانطور که برنامه ریزی شده بود و تا آنجا که ممکن بود به بخش خصوصی واگذار کردند حتی پس اندازهای بازنشستگی مردم را، بعد به نام "مقررات زدایی" همه موانع را از پیش پای سرمایه برداشتند تا به هرطریق که میتواند برخورد بیفزاید و منطق شان هم این بود که این "طمع قصاب" است که نیاز من و شما را برطرف میکند و بر "ثروت جامعه" میافزاید و آنوقت همه از آن برخوردار میشوند، همه آن "قصه" را به یاد دارند: سطح آب که بالا رفت، کشتی با سرنشینانش همه بالا می آیند، البته هریک به فراخور لیاقت خود، "با استعدادها" و "کارآفرینان" بیشتر، "تنبیل ها" و "مفت خورها" کمتر. "این همان فلسفه قدیمی طبقه سرمایه دار بود. در دوره جدید یک فلسفه اجتماعی هم تحت عنوان نئولیبرالیسم درست کردند: هرچه طمع کارتر و حریص تر و خودخواه تر، بیشتر و تر، "متمدن" تر و "مدرن" تر و البته موفق تر.

واقعیت اما درست برعکس بود. "طمع قصاب" نیاز من و شما را افزایش می داد و ثروت آنها را، و آنها شروع کردند به رباخواری و سفته بازی و سوداگری روی نیازهای ما تا از این طریق بر ثروت خود بیش از پیش بیفزایند. معلوم شد در جامعه ای که با این فلسفه و سیاست سازمان داده میشود "مفت خورها"، آنها که از صبح تا شب به دنبال معامله پول با پول، ربا، و قمار هستند ثروتمند شده، و کارآفرینان واقعی نه دلال هایی که سرمایه داران کارآفرین می نامند، فقیر تر و نیاز مند تر میشوند و قمار بازی روی نیاز آنها شدت میگیرد. کار به جایی رسید که اکثریت مردم برای تمام عمر مقروض شدند، قرض هایی که با مردن شان منقضی نمیشد، بطور تضمین شده برای فرزندانشان به ارث می ماند. نسل کنونی و آتی، مرده ها، زنده ها و به دنیا نیامده ها وامدار بودند و هستی ناچیز شان در گرو کسانی بود که بخش عظیمی از سرمایه شان وعده خشک و خالی بود. قرض گرفتن به "فرهنگ" جامعه مدرن تبدیل شد، زیرا قرض نماینده نیاز اکثریت مردم بود و با آن میشد ربا خواری، سفته بازی و قماربازی کرد.

اما مگر نیازهای ما چقدر توان کشیدن بار آنها و ثروتمند تر کردن شان را دارد؟ بالاخره روزی از پا می افتیم، و آنوقت ارکان نظام به لرزه می افتد.

حالا بعضی از آنها "اعتراف" می کنند، نئولیبرالیسم شکست خورده است، اما این را میگویند تا دامنه خسارتی را که به اعتبارشان وارد شده محدود کنند.

حقیقت این است که این منطق نظام سرمایه داری، همان همان فلسفه "طمع قصاب" است که کار را به بحران می کشاند. "نئولیبرالیسم" البته پروژه ای بود که به شیوه ای ضد انسانی و با وارد کردن "شوک" و از پا انداختن میلیاردها انسان برنامه نظام برای تصرف اموال مردم و تمرکز ثروت و قدرت در دست عده ای معدود سرمایه دار را پیش برد، اما بدون نئولیبرالیسم هم سرمایه داری از بحرانی به بحرانی گذار کرده است. از "بحران شامپانی" تا "بحران گل لاله" تا "بحران راه آهن" .. از آغاز قرن بیستم که سرمایه مالی بطور قطع بر بازار تسلط پیدا کرد، قمار بازی به جای اجناس مورد نیاز و رو به رونق روی پول و اسناد اعتباری متمرکز شد.

اما تمام افرادی که برنامه اقتصادی میهمانان خانم بوش را دیکته می کنند، تا همین امروز تلاش شان روی این متمرکز بوده که نقش سرمایه های مالی و سفته بازی و سوداگری آنها در ایجاد بحران بزرگ 1929 را انکار کنند. در حقیقت به این دلیل و نه به دلیل دفاع از سیاست های انبساطی یا انقباضی بود که بن شالوم برنانکی، جانشین آلن گرین اسپان در مراسمی که به افتخار میلتون فریدمن برپا کردند خطاب به او گفت: "حق با شما بود، بحران را ما ایجاد کردیم." یعنی دخالت خزانه داری

وقت آمریکا برای جلوگیری از سفته بازی سرمایه داران بحران بزرگ را ایجاد کرد و مسوولیت بحران به گردن دولت بود نه سرمایه داران سوداگر و سفته باز.

پس حالا چرا آقای جرج سورز و چند تن دیگر از صاحبان hedge fund ها را به کمیته مجلس احضار کرده و در مورد ده ها میلیاردی و سفته بازی های شان مورد بازپرسی قرار میدهند؟ زیرا خشم مردم را بر نمی تابند و ترجیح میدهند با گرفتن یک نیشگون و توسل به تنوری "یک سیب پوسیده در سبد" نظام را نجات دهند. البته نیشگون هم "سیاه بازی" است و فعلا دارند با پول مالیات مردم حفره ای را که قمار بازان ایجاد کرده اند پر میکنند.

این نه یک سیب بلکه تمام سبد و کل نظام سرمایه داری است که پوسیده، فاسد و "مسموم" است. بعد از اینکه اوپاما تیم اقتصادی خود را معرفی کرد، دین بیگر در گاردین مقاله ای نوشت که یک نکته طلایی داشت. البته او مقاله را در دفاع از گزینش های اوپاما نوشت، به همین جهت حقیقت را اندکی "پیچ" داده است. بیگر بعد از اینکه نقش تیموتی گیتر وزیر خزانه داری اوپاما را در بحران آسیای شرقی، بحرانی که به قول بیگر "میلیون ها زندگی را نابود کرد" بطور نسبتا مفصل شرح میدهد، می نویسد اوپاما چاره دیگری جز گزین همین آدم ها نداشت. زیرا او با مساله ای مثل "بعث زدایی" بعد از سقوط صدام حسین رو به روست. او توضیح میدهد از آنجا که به دست گرفتن مسوولیت تحت صدام عملا مستلزم داشتن کارت عضویت در حزب بعث بود، با حذف بعضی ها تشکیل حکومت جدید عملا غیر ممکن می شد. به همین ترتیب از آنجا که در دوره کلینتون - بوش بدون تعریف و تمجید از "مقررات زدایی" یک جانیه از بخش مالی و رشد بانکداری حاصل از آن، رسیدن به پست های بالا در ساختار قدرت و حتی کسب پست های میانی غیر ممکن بود، اوپاما چاره ای ندارد جز اینکه مرتکب اشتباه مشابه بعث زدایی دوره برمر نشود و همان ها آدم ها را که مسوول خطاهای دوره بوش - کلینتون هستند در پست های کلیدی بگذارد. اما انشاء الله که آنها از گذشته درس گرفته باشند!

نویسنده مقاله گاردین البته هم نسبت به نظام صدام و هم نسبت به نظام سرمایه داری حاکم مرحمت به خرج داده است. نظام بعث بر دارندگان کارت صوری عضویت در حزب بعث استوار نبود، بر منطق دیکتاتوری و وفاداری محض نسبت به دیکتاتور و مشارکت در قدرت و ثروت غیر قانونی آن استوار بود. به همین ترتیب نظام سرمایه داری حاکم بر وفاداری مطلق به منطق "طمع قصاب" و مشارکت در قدرت لایه نازک صاحب سرمایه های انحصاری استوار است. همانطور که ستون های پایه رژیم صدام را دارندگان کارت صوری و اجباری عضویت در حزب بعث تشکیل نمی دادند، رابرت رایبن ها، گیتر ها، سامرزاها، گرین اسپان ها و یارانشان هم مداحان مجبور و ناگزیر فلسفه های نولیبرالی نبوده و نیستند. میلیاردها دلار حساب بانکی، انبوهی از ارتباطات که جان مایه زندگی هر فرد را تشکیل میدهد، یک تاریخچه عملکرد، کتاب ها و مقالاتی که منبع نشر آرای است که از زبان احمدی نژاد و لاریجانی و اقتصاددانان های وطن ما هم تکرار میشود و شوک درمانی خانمان سوز رژیم ایران از آن مایه می گیرد، پشتوانه جایگاهی است که مقامات دوره بوش - کلینتون به دست آورده اند. آن ها تارو بود این نظام را با منطق حقوق ویژه مالک بر سلب مالکیت شده و حرص و آز و طمع آن بافته اند.

نظام های این چنین از بالا اصلاح پذیر نیستند، بویژه وقتی که قرار باشد اصلاح از بالا با هدف بازسازی نظام صورت بگیرد. آمریکا میخواست قدرت صدام را بدون صدام و بعث آن و در راستای منافع خود بازسازی کند. این نشد، بنابراین دوباره به بعث متوسل شده است. نویسنده گاردین علیرغم پیچ دادن واقعیات راست میگوید، فساد چنان در تمام ارکان نظام رسوخ کرده و چنان تمام مهره هایش را آلوده کرده که بازسازی آن بدون استفاده از مهره هایش ناممکن یا لاقابل به شدت دشوار به نظر می رسد.

بهای یک پاکت پفک نمکی

اگرچه در دوره بحران کنونی تعداد خودکشی ها افزایش یافته است، اما سرمایه داری و بازار فقط در دوره بحران آدم نمی کشد. در 29 نوامبر سال گذشته وقتی که ستون های نظام هنوز اصرار داشتند مردم را متقاعد کنند بحرانی در راه نیست، رسانه های آمریکا خبری دردناک را منتشر کردند. در شهر کوچکی به نام ریچموند در ویرجینیا یک زن جوان 21 ساله به نام میشل جانت هاوز به اتهام قتل دو کودک خود دستگیر شد. او دختر سه ساله و پسر یک ساله خود را در توالت یک فروشگاه مواد غذایی با ضربات یک چاقوی آشپزخانه به قتل رسانده بود. میشل یک زن جوان تنها و سیاه پوست بود و در نتیجه قوه تخیل را در خطی آشنا به حرکت انداخت: میشل آرزو داشت ماتکن شود و دوکودک خود را مانع راه

خود می دید... میشل با دوست پسرش دعوا کرده بود و کارگر فروشگاه هم آثار خراش را روی صورت او دیده بود... و تفسیرهای مشابه دیگر که راست یا دروغ بودن شان اهمیتی ندارد. زیرا خود موقوف که از زبان شاهدان عینی گزارش شد نشان میداد چنین خبرهایی اگر هم راست باشد فقط حاشیه جریان است. واقعه بنا بر گزارش سی بی اس از این قرار بود: میشل که آن روز اندوهگین بود با دو کودک خود وارد فروشگاه میشد. بچه ها اصرار می کنند که مادر برای آنها پفک نمکی بخرد. میشل کیف پول خود را باز میکند و میگوید پول ندارد. یکی از کارکنان فروشگاه پیشنهاد میکند که او پول پفک را بدهد. میشل دست بچه ها را میگیرد و به توالت می برد که صورت شان را پاک کند. اما چند لحظه بعد صداهای غیرعادی خبر از حادثه ناگوار میدهد و وقتی پلیس می رسد کودکان را غرقه در خون و میشل را در حالت شوک می بیند. او را به زندان می برند و تحت کنترل 24 ساعته قرار میدهند که خودکشی نکند. دوست و همسایه میشل برای روزنامه نگاران تعریف میکند میشل کارمند پست بود، به بچه هایش خیلی علاقه داشت و سخت از آنها مواظبت می کرد، خیلی خوشحال بود که توانسته زندگی خود و بچه ها را جمع و جور کرده و در این محل برای آنها خانه بگیرد و حتی قصد داشت یک ماشین بخرد، اما ناگهان بی کار میشود و دنیایش به هم می ریزد: " او پریشان بود و روزی ده بار به من زنگ میزد. و من به او می گفتم برخوردت تسلط داشته باش، یک کار دیگر پیدا میکنی."

البته میشل " دست نامرئی" بازار را پشت بیکاری خود نمی دید، برعکس همانطور که نوشندگان شراب 500 دلاری میخواهند، تصور می کرد دستی از آسمان پشت بیکاری او قرار دارد. او به یکی از آشنایان خود گفته بود: " خدا به من لطف داشته که این بچه ها را به من داده، پس چرا مرا مجازات میکند، چرا من نمی توانم مادر خوبی برای بچه هایم باشم."

داستان میشل یک داستان استثنایی است، اما فقر انبوه و فلاکت میلیاردها انسان یک داستان ممتد چند قرنی است که " طمع قصاب " آن را خلق میکند. در حقیقت آنچه در بازار سرمایه واقعا " نامرئی " است، جنایات آن است.

دیکتاتوری بازار و استبداد سیاسی یک خصلت مشترک دارند: هر دوی آنها برای حفظ قدرت و ثروت قشر نازک حاکم ناگزیرند از انبوه مردم قربانی بگیرند.

به دلیل همین ناگزیری است که چشم دوختن به " ناجی "ها، گردهمایی های سران، و یا مهره های " مهربان " تر نظام بی فایده است. مردم برای نجات خود از شر ستم های این نظام ها تنها به یک " اصلاح بزرگ" نیاز دارند: برانداختن این نظام ها.

این بویژه در مورد مردم کشورهای ما صادق است که گرفتار مصیبت مرکب استبداد سیاسی و ستم بازار هستند. فقط اگر جرج سورزها تلاش نمی کردند بساط دیکتاتوری بازار را تحت عنوان جامعه باز گسترش دهند، حداقل یکی از بهانه های سرکوب از دست مستبدان گرفته میشد و شاید مردم اندکی راحت تر میتوانستند مبارزه خود را با نظام پیش ببرند. در حقیقت در این رابطه یعنی دوام و قوام دو نظام استبداد سیاسی و ستم اقتصادی، سورزها و مستبدان یار و یاور یکدیگر بوده و به مقصد هم کمک میکنند.

9 آذر 1387 * عکس این صفحه. جرج سورز در مقابل کمیته کنگره.

تجمع اعتراض آمیز تعدادی زیادی از

کارگران ذوب آهن اصفهان

تابناک: بیش از هزار نفر از کارگران شرکت ذوب آهن اصفهان، که بیشتر آنها را بازنشستگان این شرکت تشکیل می دادند، از صبح امروز دست به تجمع اعتراض آمیز زدند.

معترضین از صبح امروز با تجمع در جاده زرین شهر- اصفهان، تردد خودروها را در این جاده با مشکل مواجه کردند. بنابراین گزارش، علت اصلی اعتراض بازنشستگان، به نحوه پرداخت حقوق و نیز برخی مسائل معیشتی بوده است.

تا لحظه مخابره این خبر، اطلاعی از نحوه پاسخگویی مسئولان

شرکت ذوب آهن به معترضین واصل نشده است. 12 آذر 1387